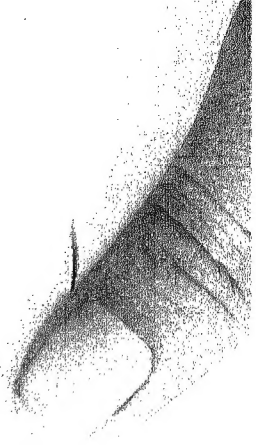


ف
۲۹۷۵۱۲۲۷
ش ۱۱۵
۳۱/۴۰



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3140

1983-1984

الحمد لله الواحد الذي لا ند له والقادر الذي لا ضد له كتاب مستطاب تفسير
كله طيب تصنيفه مولانا شاه عبد الرحمن الكنوي قدس سره مؤلفه



و شرح جایی متن از حوالی نورالدین نورالدین مشهور با نور المطلق که
زنگ زدای شرک غفی و جلی و ظلمت ربای شک و شبهات دلی است

در مطبعی منشوری کتب مطبوعین تهران



[illegible]

و در این مقوله در دو فصل
 و بیستی که از این اسلام منکر و روت
 خدا که بجا نماند و شایسته و روت
 سر از این حقیقت آن در این دنیا
 بر آن مترتب باشد و حضرت
 و حصول این مقام منافی با
 و حصول آن در عقیده بطریق
 و حصول آن در عقیده بطریق

منطوق آیه و هو السميع البصير و هو السميع العليم است امکانی
 ندارد مگر بر مذهب مومنین قدس است آنرا زیرا که معنی حقیقی سمیع و بصیر
 در انسان یافت نمی شود که گوش و چشم میدارد پس بجا است انحصار سمیع و بصیر
 در او بجهانی که منزه است از گوش و چشم و حواس عشره ظاهری و باطنی که
 در انسان ثابت میکنند پس نیست ایمان بصفات و تصدیق به آیات
 مذکور است مگر حضرت مولانا و دیگر مومنین را که از راه عین الیقین سرشته
 بنی نبی در چشم کشیده اند معنی بنی سمیع گوش نبی گوش شنیده اند می بینند آنچه
 اومی بیند و می شنوند آنچه او می شنود و تو نیز آیات

سر من که ز نور بی غیبی	بکشی در د و چشم پر ز نگار
ز اندرون برون نشیب و فراز	از پس و پیش و از عین یسار
شاید لا اله الا هو	پیش تو پرده گیر و از رخسار
ختم و حجب الله آیت غیبه	و موهب محکم مآیث دیدار

شوم این که ایمان برویت خدا از جمله عقاید حقه است و حصول اذعان
 بدان بر مذهب تکلمین نظری آید زیرا که تصدیق حقیقت رویت موقوف
 بر حصول صورت مرئی نزد عقل است و از منزه صورت و شکل مستبعد است

و در این مقوله در دو فصل
 و بیستی که از این اسلام منکر و روت
 خدا که بجا نماند و شایسته و روت
 سر از این حقیقت آن در این دنیا
 بر آن مترتب باشد و حضرت
 و حصول این مقام منافی با
 و حصول آن در عقیده بطریق
 و حصول آن در عقیده بطریق

و در این مقوله در دو فصل
 و بیستی که از این اسلام منکر و روت
 خدا که بجا نماند و شایسته و روت
 سر از این حقیقت آن در این دنیا
 بر آن مترتب باشد و حضرت
 و حصول این مقام منافی با
 و حصول آن در عقیده بطریق
 و حصول آن در عقیده بطریق

۱۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تا فرخنده خود دست و خود منظور
عاشق خود و دوست خود عاشق
از براس قریب خود و خود گشت
تاب در زلف و دهم بر این
رنگ در آب و آب دریا قوت
دست آری بی گمش خود و گفت
باز خود گفت لی تو آتی ز نو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

درین آیدم چون تا جوشد زین شایه درین خازین
 بایست که سر سیمیکم در دل تابانید در دل شایه
 و حال آنکه سر سیمیکم در دل تابانید در دل شایه
 و حال آنکه سر سیمیکم در دل تابانید در دل شایه

فہم بول داکتہ روزنامہ المشد کتب و سوز عم الغیرہ

[illegible]

گروانند ما را انجدا در مرتبه قرب و این احسان شفاعت کنندگان هستند
فلوكان بدل اول الکلمه الطیبه بمعنی المذکور فقط لم یکن بین المشکرین و المشرکین
سیرال گرم را کلمه طیبه همان معنی مذکور باشد و پس نباشد در میان مشرکان و
مسلمانان فرقی زیرا که برین تقدیر اعتقاد هر دو فرقی با خدا برابر باشد و از سبب
انرا نزالت از روز علم المشکرین و جمیع الانبیاء علیهم الصلوٰه و السلام قدام
باقائما الی اجمع مطلقاً و شکی نیست در اینکه تحقیق کلمه لا اله الا الله نازل
شده است برای رد گمان مشرکان و تشریف نهیست که همه پیغمبران برانها
رحمت و سلامست باید تحقیق مامور بودند جهت اتقای کلمه توحید کتب و
امتان خود را با تشخیص و تعیین شخصی دون شخصی یعنی پیغمبران پیشین نیز با اتقای
همین مضمون کلمه طیبه بزبان که قوم و استقامت هر یکی داشت مامور بودند چنانچه
حق تعالی آن کیفیت اتقای هر یک از انبیاء و مرسلین پیشین بر کتاب مجید خبر
سید پد تقدیر سلطنت و احوالی قوم و نقال یا قوم و عباد و الله و الک من الیه غیره و الی
عاداً و احاطهم بود و اتقال یا قوم و عباد و الله و الک من الیه غیره و الی شود و احاطهم صفا
قال یا قوم عباد و الله و الک من الیه غیره و الی مدین و احاطهم شعباً قال یا قوم
عباد و الله و الک من الیه غیره و علی بذ اتقاس مقوله بر پیغمبر یا قوم و همین بوده است

سبھاہ و بین الاقوامی و ہونو عجم العجم
 کہ حسی و مرداد کلہ طبعی چیز ساست
 کہ تحقیق سندان چیز بود در شکران
 ہدان اور خلاف معلوم کاہد و مریکہ
 غیر بیت سبب سنان خدا سے سبھاہ
 سبھاہ و بین الاقوامی و ہونو عجم العجم
 کہ حسی و مرداد کلہ طبعی چیز ساست
 کہ تحقیق سندان چیز بود در شکران
 ہدان اور خلاف معلوم کاہد و مریکہ
 غیر بیت سبب سنان خدا سے سبھاہ

[illegible]

در کتب کلامیه بعد از آنکه در بیان
 خداوند و صفات او و کلمات حق
 بیان کردیم و بعد از آنکه در بیان
 صفات او و کلمات حق بیان کردیم
 و بعد از آنکه در بیان صفات او
 و کلمات حق بیان کردیم و بعد
 از آنکه در بیان صفات او و کلمات
 حق بیان کردیم و بعد از آنکه
 در بیان صفات او و کلمات حق
 بیان کردیم و بعد از آنکه در بیان
 صفات او و کلمات حق بیان کردیم

صحت معنی مذکور تفصیلاً و تحقیقاً که مزید بر آن متصور نباشد
 انشاء الله تعالی و العرب کا نوا من اهل اللسان قادر کو ابراد با فاضل
 بهاسن آسن و انکر لشکر کون و اذا قبل لهم لا اله الا الله لیستکبر و
 و قالوا اجل الله اله واحد ان نه استعجاب و مردم نازی بودند
 از اهل زبان عربی و بے کلفت محاوره آن می فرسیدند پس لامحاله دریا
 مرا و کلمه را پس ایمان آورد و بدان کسیکه ایمان آورد یعنی است احباب
 و انکار کردند مشرکان و هرگاه گفته میشدند آنها که نسبت معبودی
 مگر خدا سرکشی میکردند و میگفتند آیا گردانید محمد صلعم همه معبودان را خدا
 واحد بدستیکه این معامله عجیب است و لما کان مرادها المذکور معنی نهضت
 و نهضت لا اصلها للکتابه لم یال احد من الصحابه و التابعین علیهم الرضوان
 آن تبع التابعین و من بعدهم لا یفهمون مرادها المذکور معنی نهضت
 و تبیین معنیها ثم صدر الغفلة و الخطا فی الزمان الذی اشیر الیه فی الحديث
 ثم نفیوا الذنب و هرگاه بود معنی مذکور کلمه لغنی عنیت معنی حقیقی و مفهوم
 اصله بر آن لا اله الا الله اندیشه نکردیم که ارم از یاران رسول
 علیه السلام و پیروان اصحاب علیهم الرضوان ازین معنی که پیروان تابعین

در کتب کلامیه بعد از آنکه در بیان
 خداوند و صفات او و کلمات حق
 بیان کردیم و بعد از آنکه در بیان
 صفات او و کلمات حق بیان کردیم
 و بعد از آنکه در بیان صفات او
 و کلمات حق بیان کردیم و بعد
 از آنکه در بیان صفات او و کلمات
 حق بیان کردیم و بعد از آنکه
 در بیان صفات او و کلمات حق
 بیان کردیم و بعد از آنکه در بیان
 صفات او و کلمات حق بیان کردیم

انشاء الله تعالی و العرب کا نوا من اهل اللسان قادر کو ابراد با فاضل
 بهاسن آسن و انکر لشکر کون و اذا قبل لهم لا اله الا الله لیستکبر و
 و قالوا اجل الله اله واحد ان نه استعجاب و مردم نازی بودند
 از اهل زبان عربی و بے کلفت محاوره آن می فرسیدند پس لامحاله دریا
 مرا و کلمه را پس ایمان آورد و بدان کسیکه ایمان آورد یعنی است احباب
 و انکار کردند مشرکان و هرگاه گفته میشدند آنها که نسبت معبودی
 مگر خدا سرکشی میکردند و میگفتند آیا گردانید محمد صلعم همه معبودان را خدا
 واحد بدستیکه این معامله عجیب است و لما کان مرادها المذکور معنی نهضت
 و نهضت لا اصلها للکتابه لم یال احد من الصحابه و التابعین علیهم الرضوان
 آن تبع التابعین و من بعدهم لا یفهمون مرادها المذکور معنی نهضت
 و تبیین معنیها ثم صدر الغفلة و الخطا فی الزمان الذی اشیر الیه فی الحديث
 ثم نفیوا الذنب و هرگاه بود معنی مذکور کلمه لغنی عنیت معنی حقیقی و مفهوم
 اصله بر آن لا اله الا الله اندیشه نکردیم که ارم از یاران رسول
 علیه السلام و پیروان اصحاب علیهم الرضوان ازین معنی که پیروان تابعین

هنگامی که بگویند منیر ۱۴۱۱ هجری ۱۲۳۰ شمسی

بناات الله وقوله صفت
نارکب با محمد من اسے شے متین
ربا او فقهه را انا لث عباده اولاد
بالسجده مع زعم الاسحق والاربع
نقحر او بالتفصیل لا بالنبی والاربع
الاضاع بالالحد والاربع
منه نقولهم موالاته فاما خلد
تجربس باقته شد و بر سر کمال
امور اولاد گمان غیر شکر کمال
چرا از اوست جود و دل و سر
چرا از اوست جود و دل و سر

خاقیت خداے پاک و برتر یعنی منکر وجود و کینتالی خدا نیستند
و میدانند که آفریدگار همه چیز اوست و با نقل الالهی والعقل الصبح
ثابت ان العرب قائل بانواع تعدد الواجب و انما تنوع شایسته من کلام
مع ذلک اطلق علیهم مشرکون والقی الیهم انما الله واحد و لیکن شکی
حیه کلام الهی و خرد درست ثابت است بدستیکه عرب قایل بودند تنوع
تعدد واجب و انما تنوع تشبیه بودن چیزی با خدا بر وجهی نیستند که باید از یک
نمی تواند شد و چیزی نیست که بار خدا باشد تمام صفات الوهیت و با وجود این
آینتی اطلاق کرده شد بر آنها فقط مشرکون القاکره شد بطرف ایشان این قول
که نیست خدا مگر عبودیت و نیز القاکره شده که نیست مثل خدا
هیچ چیز و این معنی بعید از بلاغت است که القاکره شود بر خفا طبع
چیزه که او منکران نیست فعلم ان وجه الشکر امر خراب و من تنقیح
پس معلوم شد که وجه شرک امری دیگر است سوای امور مذکوره پس
ضرورت از تنقیح کردن آن امر که وجه شرک تواند شد و بعد از تنقیح وجه
فی الشکر لکن امور الاول زعم الغیریه بنیه سبحانه و من سائر الاشیاء
من التیشیات و اثباتی زعم انحصاره تعالی فی التثبیه فقط نقولهم للملک

خداست که از کلام الهی و خرد درست ثابت است بدستیکه عرب قایل بودند تنوع
تعدد واجب و انما تنوع تشبیه بودن چیزی با خدا بر وجهی نیستند که باید از یک
نمی تواند شد و چیزی نیست که بار خدا باشد تمام صفات الوهیت و با وجود این
آینتی اطلاق کرده شد بر آنها فقط مشرکون القاکره شد بطرف ایشان این قول
که نیست خدا مگر عبودیت و نیز القاکره شده که نیست مثل خدا
هیچ چیز و این معنی بعید از بلاغت است که القاکره شود بر خفا طبع
چیزه که او منکران نیست فعلم ان وجه الشکر امر خراب و من تنقیح
پس معلوم شد که وجه شرک امری دیگر است سوای امور مذکوره پس
ضرورت از تنقیح کردن آن امر که وجه شرک تواند شد و بعد از تنقیح وجه
فی الشکر لکن امور الاول زعم الغیریه بنیه سبحانه و من سائر الاشیاء
من التیشیات و اثباتی زعم انحصاره تعالی فی التثبیه فقط نقولهم للملک

از خدا پس قیاس بخوابید که جدا جدا خواست
از امور خیر که خداوند بگوید و از امور شر که خداوند بگوید
مجموعه از امور خیر که خداوند بگوید و از امور شر که خداوند بگوید
کلام الهی و خرد درست ثابت است بدستیکه عرب قایل بودند تنوع
تعدد واجب و انما تنوع تشبیه بودن چیزی با خدا بر وجهی نیستند که باید از یک
نمی تواند شد و چیزی نیست که بار خدا باشد تمام صفات الوهیت و با وجود این
آینتی اطلاق کرده شد بر آنها فقط مشرکون القاکره شد بطرف ایشان این قول
که نیست خدا مگر عبودیت و نیز القاکره شده که نیست مثل خدا
هیچ چیز و این معنی بعید از بلاغت است که القاکره شود بر خفا طبع
چیزه که او منکران نیست فعلم ان وجه الشکر امر خراب و من تنقیح
پس معلوم شد که وجه شرک امری دیگر است سوای امور مذکوره پس
ضرورت از تنقیح کردن آن امر که وجه شرک تواند شد و بعد از تنقیح وجه
فی الشکر لکن امور الاول زعم الغیریه بنیه سبحانه و من سائر الاشیاء
من التیشیات و اثباتی زعم انحصاره تعالی فی التثبیه فقط نقولهم للملک

نفی جدائی و فرقتیست که توهم کرده شده است در گمان مشرک میان
خدا و سجدان و میان دیگر چیزها و اگر چنان نباشد پس نیست غیریت
در میان حقائق اشیا پس حاجت نیست بطرف نفی چیزیکه در واقع
نباشد و راستی این مقدمه موقوف است بر اثبات وحدت وجود و متنع بود
تعدد و فرق در میان خدا و دیگر اشیا زیرا که میان وحدت و تعدد نسبت
تضاد است پس با دمی که وحدت ثابت نشود نفی تفاجر چگونگی نفی آمد و تقدم
ثبوت عقلا فاعلم ان ما زعم کما بر الحکما ان اصول حقائق الاشیا ثلثه الاول
والاعتناع والامکان باطل از مدار القسمة عند هم علی ان الشی منی ما یعلم و یتجسس عنه
لا یخلو اما ان یقتضی وجوده او عدمه او لا یقتضی شیئا منها فالاولی هو احسن
والثانی الممتنع والثالث امکان الخاص ویر وعلیه اشکالان الاولی فغان و
باینکه مقدم کنیم ثبوت وحدت وجود را از روی عقل بر ثبوت ان نقل است
بدانکه بدست می آید آنچه گمان برده اند چنانکه بزرگ انیکه ارکان حقیقت های
چیزها سه هستند یکی وجود دوم امتناع سوم امکان این تقسیم باطل
زیرا که مدار تقسیم نزد حکما بر آنست که شیئی معنی چیزیکه که نسبت شود و غیر
داده شود از ان خالی نیست ازین حال یا مقتضی خواهد بود ان چیز وجود خود

[illegible]

[illegible]

لم ينكح عنه قط في شيء من الاستحسان بل لم ينكح عنه الشخص المطلق أيضا
فيه انما ينكح عن وجوده ليدبر فيه الشخص

عجیب ان میر علی خاں و جمیع پشیان
 از شرا حکام اسلام مثل قوم قازق
 و جمیع ملوک و سادات و محققین
 و علماء و مشایخ و حکام و
 و جمیع ملوک و سادات و محققین
 و علماء و مشایخ و حکام و
 و جمیع ملوک و سادات و محققین
 و علماء و مشایخ و حکام و

دھرم اس کے لئے
 گمان کی چیز و احد اور توحید کی
 ایشیائی استدلالی گمان کی چیز و احد اور توحید کی
 واحد و یقین کیا تھا اور احد اور توحید کی
 تھوڑی سی تسمیہ کیا گیا اور احد اور توحید کی
 ظاہر شدہ تسمیہ کیا گیا اور احد اور توحید کی
 معنی کی تسمیہ کیا گیا اور احد اور توحید کی
 راستہ سے آیا اور بالآخر توحید

و صوفیه و صفوان الله علیهم السلام
 که مخالفت کتاب و سنت و ائمه علیهم السلام
 حضرت مولانا پیر و سید و سید
 نموده اند و اینها مطابق حکایات و روایات
 است و در آثار و کتب معتبره
 و اما شتم تا عن سابق نکرده اند
 و در علمای بعضی صوفیانه
 قدس سره و در احوال علمای و اصحاب
 و در مورد و در احوال علمای و اصحاب

و هم بجهت سیدان خدا و میان ممکن که مقابل است در مذکور اند احوال
 می فهمد که هیچ آریات مذکوره دلالت میکنند بر غیریت صریح اما بطلان
 هیچ فهمید ظاهر است بر کسی که از قواعد اصول و در وجه نظم قرآن و طریق
 دلالت و اوقف است فحیج علی المناظر مع کلامنا ان ثبت الغیبه بیک
 من الکتاب و استند دون غیرها ماذکرنا و لایناظر مثل اقوال الکفار و
 ما وجدنا علیه ابارنا و لایا قول العلماء و الصوفیه الذین لم یخرجوا عن الحق
 و هم و التقلید پس واجب است بر کسی که مناظره کند با کلام ما این که
 ثابت کند غیریت را از حکم قرآن و سنت نه برای حکایات کتاب و
 از جنس آریات مذکوره و نیز واجب است که مناظره کند با مثل اقوال
 کفار چنانکه می گفتند که این فقه سب است که یافتیم بران آریای خود را
 و نه با قول علمای ظاهر و صوفیانی که خارج نشدند از سن و هم و هم
 مضمون لا تجعلنا الصوفیه قدس است اسرار هم علی جانب الهمم
 علی جانب الیسار و الا و لایم الفاسده تحت اقداسنا و جعلنا الکتاب
 و استند الذین سیقانی التوحید فقط حکما اما منادون شے آخر و اینها
 من التوحید با حکایات من الکتاب و استند زیرا که ما گردانیم

و صوفیه و صفوان الله علیهم السلام
 که مخالفت کتاب و سنت و ائمه علیهم السلام
 حضرت مولانا پیر و سید و سید
 نموده اند و اینها مطابق حکایات و روایات
 است و در آثار و کتب معتبره
 و اما شتم تا عن سابق نکرده اند
 و در علمای بعضی صوفیانه
 قدس سره و در احوال علمای و اصحاب
 و در مورد و در احوال علمای و اصحاب

و صوفیه و صفوان الله علیهم السلام
 که مخالفت کتاب و سنت و ائمه علیهم السلام
 حضرت مولانا پیر و سید و سید
 نموده اند و اینها مطابق حکایات و روایات
 است و در آثار و کتب معتبره
 و اما شتم تا عن سابق نکرده اند
 و در علمای بعضی صوفیانه
 قدس سره و در احوال علمای و اصحاب
 و در مورد و در احوال علمای و اصحاب

و در احوال علمای و اصحاب

و در احوال علمای و اصحاب

این قسم از صفات است که در وصف موصوفین
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است

و الاول من اعمق تحقیق نحو بازید الا کاتب اذا ارید ان لا یصف بغير الکتاب
 و میو لایکما و یوجد تعذرا لاحاطة بصفات الشی و مثال قصر موصوف
 بر صفت که تحقیقی باشد مانند نیست زید مگر نویسنده هر گاه که اراده کرده شود
 از این کلام اینکه زید موصوف نیست یعنی جزو صفت کتابت و این قسم
 قریب است که یافته نشود بسبب تعذر بودن حصر جمیع صفات شئی یعنی
 این کلام وقتی صادق می آید که زید موصوف باشد بقیام و نه بقیم
 مثلا زیرا که این صفت غیر کتابت اند که سلب آن از مقصود چیست و چون
 قصر موصوف در صفة واحد مستلزم ارتفاع یقینین میباشد نه بسبب صفات
 دیگر اند این قسم عدیم الوجود است و الثانی خوانی الدار از زید و قد قصد
 به الباطنة لعدم الاعتداد بغير المذكور و قسم دوم از قصر حقیقی مانند نیست
 در خانه مگر زید و گاهی قصد کرده میشود باین کلام به اللفظ بسبب نامعتبر
 دانستن چیزی که مذکور نیست یعنی این کلام نیز صادق خواهد آمد اگر چه
 در خانه سوای زید از ملازم و توابع او باشند و درینحال قصر بطریق گفته
 خواهد بود و الاول من غیر تحقیق تخصیص امر بصفة دون صفة اخری
 او مکانها و الثانی تخصیص صفة بامر دون امر اخر اد مکانه و قسم اول از قصر

این قسم از صفات است که در وصف موصوفین
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است

این قسم از صفات است که در وصف موصوفین
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است

[illegible]

[illegible]

و اگر در وقت بیاضد برایشال مذکور که
کتاب محمد بن یسئیر باشد بر او رسد
مثل قول خدا تعالی است نیست علم
برای ملکه چون سکه آموختن تو را باطنی
نیست و ثابت بر اس

[illegible]

فصل فی شرح مرقاۃ المفاتیح

[illegible]

نوکان چه ابا است مقام اسی بغیر المرقوة فاجبت لاقوة الا بالنداء
 لاقوة بالمد بغیر المد الا بالنداء مثال قصار روی لعین منشی قول خدا متقا
 است چیز که نموده است خدا نیست قوت که بخدا اگر باشد این قول جواب
 برای است مقام اینکه ایا بخدا قولی هست پس جواب اده شد نیست توانا
 که بخدا یعنی نیست توانا بخدا بغیر خدا که بخدا اقلن نیز یکم الا عذابا ای قلن
 نیز یکم عذابا در جهه الا عذابا ما قلنت لهم الا ان امرتني انی ما قلنت لهم ما امرتني و
 غیر ما امرتني الا ان امرتني و دیگر اینکه پس نخواهم افزود شمارای کافران که عذاب
 یعنی نخواهم افزود عذاب رحمت هر دو که صرف عذاب آیت یکم اینک گفتیم برا
 تو بود که آنچه حکم کردی تو را یعنی گفتیم برای آنها آنچه حکم کردی حکم کردی مگر آنچه
 حکم کردی و ما نقبذون من ذنوبنا الا انما سمعتمو با ای ما نقبذون من ذنوبنا
 محض اسی غیر موثره الا انما سمعتمو با و آیت دیگر اینکه چه ستمش میکنند بشر را
 سواي خدا مگر آنها را که نام نهاده اید شما آنها را یعنی عبادت میکنند سواي خدا
 نامهای محض یعنی غیر موثره را و نامهای موثره را یعنی چیزها را که نام سو کرده اید
 مگر آنها را که نامیدید شما آنها را حاصلش آنکه مراد خدا از ذکر اسماء چیزی است که
 موثر نباشد چنانکه بجای دیگر نیز تریض می و باید عبادت میکنند شما چیزی را که

وینخواهید شاه چو سوار گشته بر این کوه
بهر کوه که بخواهد بر دوزخ و بهشت

الراضع فانما يدرل عليها بلغ منه فلا فذ خبره من اسلب وخبره اسن الايجاب
آمر ونبها الاروا والاخصار نحو لبث فبهم الف سنت الا تحسین عامار وناحو الارسل
ما ارسلناک الا رحمة للعالمین فاستراح من التکرار وتحقیق مقام ودرین
سلب این است که بدرستی که تنقیص یعنی کلام قصر به هرگاه که بود متکلیف
هر دو حکم ايجاب وسلب وضع کرده شد برای ان در ابتدا کلامی که
دالالت کند بر هر دو حکم از هر دو صراحت مانند اینکه وزنگ کرد و در فم
و پنجاه سال و نه و در میان ان پنجاه سال و مانند اینکه نیست محمد سبی از
الاکت و است محمد رسول و مثل آنکه نفرستادیم ما ترا عذاب برای عالیشان
و فرستادیم ترا رحمت برای عالیشان پس اراد کرد و راضع و مرتبه ثانی خبری
که دالالت میکند بر هر دو حکم پنج ترا از کلام ساقی یعنی بر هر دو جمله موجب و سلب
مذکور ان پس گرفت یکی خبر را از سلب و خبر دیگر را از ايجاب و آورد و میان خبر
نقطه را برای قصد اختصار همچو دیگر کرد و در میان ان پنجاه سال مگر پنجاه
سال نیست محمد مگر رسول و فرستادیم ترا مگر براس رحمت عالیشان پس
راحت یافت راضع این اختصار را مگر از فیکون کلامه سبحانه بلغ من الکلام المستخرج
المذکور فی الاشارة الثالثة سابقا وقد طول الاکابر فی السکوت و الکلام بالا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کوه اود درین تقدیر غلبه ای را عطا
 می کند که نیست بخودی و موافق و این
 در کل طبع را که در این تقدیر
 خدای تعالی بخش است و علم تقدیر
 بود و عطا و عطا است و علم تقدیر
 عین الاله و قول الهم عطا و عطا
 موجود و او عطا است و علم تقدیر
 کوه اود درین تقدیر غلبه ای را عطا
 می کند که نیست بخودی و موافق و این
 در کل طبع را که در این تقدیر
 خدای تعالی بخش است و علم تقدیر
 بود و عطا و عطا است و علم تقدیر
 عین الاله و قول الهم عطا و عطا
 موجود و او عطا است و علم تقدیر

الوجه الرابع

من مغلالت ازان غالی است
الراجح ان تقدیر موجود دارد ممکن است
اعراضه تخصیص باطل است و است
ضمیمه بود در انضامها التعلق باطل است
اکسب باطل است و تفسیر لغوی
بما یعلق بین الافعال
انظر فی حکم الافعال العاضه و عمیم
عدم التعلق فی غیر افعال
خصوصا و الا لم یکن بین
و است بین عمیم و عمیم
از و به عظیمه اینک
از افعال عظیمه
نظر فی حکم الافعال

ثابت گشته بد رستیکه مخاطب گمان نمیکند که معبودان ممکنه غیر خدا هستند پس تقدیر موجود یا ممکن خلاف گمان مخاطب است زیرا که غیرت الیه یا نه چیز دیگر است و موجود بودن یا نبودن خدا امر آخر و محذوف لفظی از موجود نخواهد مکن حاصل است برای مستثنی منه که ضمیر مستتر است خودی منه نیست بلکه مستثنی منه ضمیر مذکور است که راجع است لطرف الیه مذکور پس در بیعت مستثنی منه متعدد بمعنوی بشد لفظی و دانستی که اگر نه است در مفرغ از تعد و لفظی و انشا الله ان العقل یا بی عن قبول اختلاف المحذوف نوعی نوع واحد من الکلام و المفرغ نوع واحد منه تقدیر موجود و ممکن فی بعض دون الآخر خلاف العقل دو وجه سوم از وجه عقلیه اینکه بد رستیکه عقل انکار میکند از قبول کردن اختلاف محذوف از روی قسم در نوع واحد از کلام و مستثنی مفرغ یک قسم است از کلام پس تقدیر موجود یا ممکن در بعضی مقام نه در بعض دیگر خلاف عقل است حاصلش اینکه تقدیر مجزوه علمای ظواهر در بعض قسم مفرغ درست می آید و در بعض دیگر درست نمی آید و قوا بد بلاغت کلی می باشد در جمله نواد آن قسم کلام جاری می شود چنانچه تقدیری که جناب مولانا در مفرغ بیان فرموده اند بیع ماده از نواد

سوای ظرف و ششبه ظرف و سبزه
 و آبش از آن عدم نقیص یا کم نشد
 چه جای عموم یا خصوص مشق و اگر
 نباشد و در بیان ظرف و ششبه ظرف
 و میان غیر آن ظرف و الحاق آن
 ولی این ایضا غنی القم نقیص ام
 بقصه دون صفا آخری او ملاحظه او
 الی الامتداد علی غلوه عن غم
 الموقوف

و فی خبر
 و تیس آن تقدیر ای
 للمفسر الزعم انی طب ای
 الترتیب و علی تقدیر موجود و یماکر
 الترتیب اصلا ما یظهر فی الاوله
 انشا الله علی ذلک غلط الا کما فی تقدیر
 الخ و قد مر و لا مکن و حاصله و لا وافی
 و تبتیه علی و لا و یثانی از و ی و تقدیر
 بدستیک قول خود اسما نیست برای
 شاهجودی غیر خود را یا کما یسار و دیال
 که ذکر کرده شده است و در آن مجید
 مکان فیما لا الله الا الله
 و در بیان

[illegible]

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

ای الا فی الاوله الذکره فی قول الا شرک
 مطلقاً یا مقیداً علی سبب فاما انما هو مطلق
 جازیه فی حدیث شافعی در رد حال
 مطلقاً یا مقیداً علی سبب فاما انما هو مطلق
 ای الا فی الاوله الذکره فی قول الا شرک
 مطلقاً یا مقیداً علی سبب فاما انما هو مطلق
 جازیه فی حدیث شافعی در رد حال
 مطلقاً یا مقیداً علی سبب فاما انما هو مطلق

که در توحید دارد و محکم که از حدیث شریف است یکی قول علیه السلام است
 نیست مجروری غیر خدا دیگر اینکه قسم کسی است که ذات محمد تعذرت او است
 که اگر شما خواهید انداخت و لوی و ابر سن بسته بسوی زمین است ترین این
 نازل خواهد شد ان دل بر خدا پس معلوم شد که ارض سفلی غیر خدا نیست
 و اعلم ان المطلق فی الکتاب والسنه یحمل علی مقیدیهما و لو اختلفا
 حاکمه عند الشافعی رحمه الله والمطلق حمل علی مقید ان الفقهاء حاکمه عند
 رحمه الله فاما انما اتفاقاً حاکمه عند الشافعی رحمه الله و اما انما اتفاقاً علی المطلق
 مطلق در کتاب مجید و حدیث شریف حمل کرده میشود بر مقید و ان
 اگر متکلف باشد مطلق و مقید از روی حاکمه نزد امام شافعی رحمه الله
 و مطلق حمل کرده میشود بر مقید و از حقیقت رحمه الله اگر متکلف باشد نزد
 روی حاکمه پس و قتیکه متکلف بنویسد ان هر دو از روی حاکمه پس بخش
 اتفاق است میان شافعی و حقیقه بر حمل کردن مطلق بر مقید نزد هر دو
 حاصلش اینیکه تا عده فن اصول است که هرگاه در قرآن یا حدیث لفظی
 مذکور شود یکی بلا مقید و جای دیگر همان لفظ مقید یعنی خاص مذکور شود
 پس امام ابو حنیفه میگوید که موقع مطلق و مقید اگر در یک باب است لفظ مطلق را از

و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله

و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله
 و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله

و الا شرک حاکمه عند الشافعی رحمه الله

100

[illegible]

خدا می سبحانه از روی عبارت النص ثابت شد تو چند بیان غیر معبود
 ممکنه و میان خدای سبحانه باعتبار دلالت النص بر آنکه نیست خارق میان
 ممکن معبود و میان ممکن دیگر غیر معبود وجه تفسیر آنه لافارق بر الحاشیه
 و بین اسبقه المقبوله من لاله الا الله الایز باده شی و من و الاله
 و الالهام فی الموضوع و بزیاده الباء فی المحمول فیها فالحدیث فصیح و بلیغ و استقامت
 الیه کونه نیست کک و بالحدیث یعلم ان المحذوف فی لا اله الا الله الیس جود
 او ممکنا علی ما توهم بل غیره و وجه تفسیر آنست که نیست فرقی کننده در میان
 حدیث و در میان تفسیریه الیه که مفهوم می شود از لا اله الا الله الیگز بادی لفظ
 شی و حرف الالف و لام و موضوع و بزیادتی با و محمول در آن تفسیریه الیه
 حدیث مذکور فصیح و بلیغ است و تفسیریه الیه مذکوره نیست شیخ بلیغ مانند حدیث
 مذکور زیرا که حدیث مذکور کلام فصیح است پس حدیث مذکور کلام نیست که غیر حدیث و غیر
 طبیعت نیست موجود یا ممکن بر وجهی که توهم کرده شده است بلکه محذوف لفظ غیر
 است و بطریق علیه قول بعض بزرگوار قدس سره هر چه شیخ لاد قتل غیر حق برانده
 در نگذاشتن پس که بعد از لاجر مانده الا الله و بانی جمله رفت بعد شاد و با
 ای عشق شرکت سوز زلفت و وجه تطبیق ان المراد بالقول فی قوله شیخ
 یتهم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

افندگره نشد بار شامی محمد و غلط
 کرد راه را یعنی گره نشد در راه و غلط
 یک طبع یا شاد و غلط کرد و در
 یعنی در قید و نسیم پیران سخن
 نفس غیت آن یعنی سخن حاصل او
 لا اله الا الله است گرجی که بیرون
 و نه ستاده میشود پس قریب او
 بر این که آن بر سر او
 شامی لا اله الا الله

این است خدای که در آینه عالم
 دیده و دلگشای که در آینه عالم
 این است خدای که در آینه عالم
 دیده و دلگشای که در آینه عالم
 این است خدای که در آینه عالم
 دیده و دلگشای که در آینه عالم
 این است خدای که در آینه عالم
 دیده و دلگشای که در آینه عالم

بسم الله الرحمن الرحيم

و اعلم ان من بين من الكتاب باطل
عبارة فقط على الجمع بين الاله
بعبارة من جملة الاله تعالى بالاول
والاخر والظاهر والباطن اذ جميع
الاشياء كلها في الحقيقة واحدة
فكأنها لا تستشعر الا بالادراك
فكأنها لا تستشعر الا بالادراك
فكأنها لا تستشعر الا بالادراك
فكأنها لا تستشعر الا بالادراك

والا لانه قسم لان التاويل المذكور ليس بمنكر فضلا عن شدة بطلانها فحينئذ لا يكون
كلام افعص العرب بلينا العوذ بالمد من هذه العقيدة ونسبت مراد المفسر و
ان من قول يعني ان البسط على التاويل بدني وجهه كنه يفقد وبعبر علم خرافة قدرت
خدا و سلطان خدا چنانكه گفت محدث ترمذي رحمه الله و تاويل حديث مذکور
امی علی علیه و علی قدرته و سلطانه و تقلید کردند اول علماء ظاهر و اگر نه یعنی
اگر تاویل مذکور مراد بودی هر آینه سهو گند نخوردی منبر که تاویل مذکور نسبت
انکار کرده شده چه جای اینکه شدید الانکار باشد پس درین وقت لازم می آید
که نباشد کلام افعص العرب بلین بنای سجده از پیچ عقیده و ایضا لو کان مراد
التاویل المذكور لا يستشعر عليه بان قرره المد علی کل شیء قریب و اقله
علیم و المد غالب علی امره لیکون مطابقا بالتاویل دون ان قره هو الاول
والاخر والظاهر والباطن لان بذل النظر و سبک کل شیء علیم لا دخل له فی الاستشهاد
علی التاویل المذكور و هو ظاهر و نیز اگر مراد آن حضرت تاویل مذکور بودی تهرینه
استشهاد کردی بران بخواندن مثل این آیات یعنی والمد علی کل شیء قدیر الخ
یا اینکه مطابق میشد تاویل مذکور نه اینکه خواند هو الاول الخ زیرا که این آیات
خوانده شده نسوی کل شیء علیم و علی در استشهاد ندارد و تاویل مذکور و انکار

علی قول کسید علی المد بنده لایه
دون قول الاله لایه لایه لایه لایه
عبارة و در لایه لایه لایه لایه
نسبت از کتاب مجید عزیزی که دلالت کند
عرف از روی عبارت النور عبث بران
نمای استیضاح بیان مدنی بجا نکر قول
او نقل باطل و اول و الاخر و ظاهر و الباطن است
بیر لایه لایه لایه لایه لایه لایه
بعبارة و در لایه لایه لایه لایه

و بین چه افعص عرب
عبارة از کسید مدینه و از بین
استشهاد و مراد بجا معلوم بر قول خود
که بسط علی المد و وجود انکار
نکره و لایه لایه لایه لایه لایه لایه

و اعلم ان من بین من الكتاب باطل
عبارة فقط على الجمع بين الاله
بعبارة من جملة الاله تعالى بالاول
والاخر والظاهر والباطن اذ جميع
الاشياء كلها في الحقيقة واحدة
فكأنها لا تستشعر الا بالادراك
فكأنها لا تستشعر الا بالادراك
فكأنها لا تستشعر الا بالادراك
فكأنها لا تستشعر الا بالادراك

بسم الله الرحمن الرحيم

فقط از آن جهت که در این کتاب
 در بعضی از باب افعال است و در بعضی از باب
 در بعضی از باب افعال است و در بعضی از باب
 در بعضی از باب افعال است و در بعضی از باب

لما اصل فقط و هو المقصور عليه من المد سبحانه فحسب ليس للصفة المنفية
 مصداق حتى يتصور ان لها نقضا وهو من اللتي لا يمكن لمفيدة الخ ووجه
 اندفاع اعتراض نقض زاني اينكه بدرستي كه نيت براي حذف نفي كغير الله
 اينجا يقضي تا كه ممكن نباشد نفي آن صفت بقصر حقيقي بن لي آن صفت
 اصلي است فقط وان مقصور عليه است يعني خداي سبحانه فقط و نيت براي
 حذف نفي كه غير الله است مصداق تا كه متصور باش اينكه براي آن صفت
 است كه ممكن نيت نفي صفت مذكوره بارتفاع نقض مذكوره همان نيست ان لا اله
 الا الله دفع لزعم الاشراك فلا بد ان يكون قصرا و لا تقصر قلب لما لا يخفى
 فله فوج بان في لا اله الا الله خاصه امور اثلثة مخالفة للوهم الاول انه
 قصد قصر ان قصر الموصوف على الصفة قصر حقيقة لا يكاد يوجد
 او يمنع كساعت وقته و قد وجد قصر الموصوف قصر حقيقة فله يكون
 والثاني ان سفاده هو العينية خلاف الوهم الثاني والثالث ان قصر القلب
 في غير لا اله الا الله لا يرفع الاشراك اذ انعكس فيه نيا فيه بخلاف عكس لا اله الا الله
 فانه يستلزم الاشراك كما سيظهر في الخاصة الشاهد المدعي في ذلك قوله تعالى
 يدري الله كل طيبة واقع است فزعم اشراك راسن تا كبريست از نيكه باشد

حاصل الامر ان لا اله الا الله
 خاصه امور اثلثة مخالفة للوهم الاول انه
 قصد قصر ان قصر الموصوف على الصفة قصر حقيقة لا يكاد يوجد
 او يمنع كساعت وقته و قد وجد قصر الموصوف قصر حقيقة فله يكون
 والثاني ان سفاده هو العينية خلاف الوهم الثاني والثالث ان قصر القلب
 في غير لا اله الا الله لا يرفع الاشراك اذ انعكس فيه نيا فيه بخلاف عكس لا اله الا الله
 فانه يستلزم الاشراك كما سيظهر في الخاصة الشاهد المدعي في ذلك قوله تعالى
 يدري الله كل طيبة واقع است فزعم اشراك راسن تا كبريست از نيكه باشد

اولا وعبارة ان قلنا لا اله الا الله
 فله فوج بان في لا اله الا الله خاصه امور اثلثة مخالفة للوهم الاول انه
 قصد قصر ان قصر الموصوف على الصفة قصر حقيقة لا يكاد يوجد
 او يمنع كساعت وقته و قد وجد قصر الموصوف قصر حقيقة فله يكون
 والثاني ان سفاده هو العينية خلاف الوهم الثاني والثالث ان قصر القلب
 في غير لا اله الا الله لا يرفع الاشراك اذ انعكس فيه نيا فيه بخلاف عكس لا اله الا الله
 فانه يستلزم الاشراك كما سيظهر في الخاصة الشاهد المدعي في ذلك قوله تعالى
 يدري الله كل طيبة واقع است فزعم اشراك راسن تا كبريست از نيكه باشد

فثبت قد حقق عند جميع الامم ان لا اله الا الله و انهم لا شرار

فثبت قد حقق عند جميع الامم ان لا اله الا الله و انهم لا شرار

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

الضياء فلو لم يكن الخلق عني سبحانه لايكون القوة والمكانة جميعا وقيا
 كن برآيه مذكورة صدق قول او تعالى را ابدستي که توانائی مر خدا است
 تمام اقسام خود و همچنان صرف خدا را است مگر تمام اقسام خود و اگر نفی غیرت
 بلکه طبعیه بودی حصه توانائی و مکر در ذات خدا ای سبحانه کی راست مدعی بزرگ
 بعضی توانائی و کامجویی و در حقوق احم به باشد پس اگر مخلوق عین خدا نبود
 توانائی و یکایک جمیع اقسام خود و مر خدا را ثابت نشد می و پس حکیمان الله مکر
 الله متما و نحن اقرب الیه من جبل الوسید و فزیاده الشرب من جبل الوسید لای تصور
 الا بالعبیه و سبحانه و المعینه با قسا منها باطله فی حق سبحانه الا بالعبیه و سبحانه
 و قیاس کن بر آیات مذکوره این آیات را که بدستی که الله تعالی باشد ما است
 و الله با ما است و ما زو یک سیریم یا آدمی از بزرگ جان زید که زیاده و قریب از بزرگ
 جان متصور نمی شود و مگر بعینه یا آدمی با خدا ای سبحانه و معینه تمام اقسام خود یعنی
 بهم نهی که با خدا باطل است و نشان سبحانه مگر بر تقدیر عینی موجودات با خدا ای سبحان
 و ظهر الفرق بین قول النصاری فی قوله سبحانه لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث
 ثلثة و بین قول تعالی ما یكون من تجوی ثلثة الالهة و الهمم و الاثمة الالهة و ساوهم
 و لا ادنی من نوک و لا اکثر الالهة و همهم فالاول هو الحق الصریح و الثانی

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

[Faint handwritten signature]

المذکور استدلال علی البطلان التقدیر بین المنکوح و بین من تزوج بقدر ما یلزم التقدیر
 وبالعکس فقد کرر فی بعضه عن الآخر وقد عرفت ان المار من المنکوح مع المکرر
 فقط او علی تقدیر ارادة الواجب من المنکوح بل یلزم خروج کلامه سبحانه عن
 البلاغة والصدق مکا والیافه بالمد من هاد انک نیت شبهه وانیک دلیل کوار استلاست
 بر باطل کردن تقدیر میان آن المنکوح و میان خدا سبحانه وتقدیر لازم میگردد تغایر یا
 وتغایر تقدیر پس ذکر تقدیر متنی میگردد از ذکر تغایر و همچنین ذکر تغایر بی نیاز میگردد
 از ذکر تقدیر و تحقیق و آنی از تحقیقات سابق که مراد از آنکه منکوح صرف ممکن است نه
 واجب زیرا که بر تقدیر مراد گرفتن واجب از آنکه المنکوح لازم می آید خارج شدن
 کلام خدا سبحانه از بلاغت و صدق هر دو پناه بخدا از آنیکه کلام خدا فی بعض
 یا کاذب باشد اما خدو عن البلاغة فلا علی البطلان التقدیر بین الواجب
 و بین من سبحانه یعنی فی المقدم ان ایقل لو کان معه مثله الخ فلیقل لا لی یقل
 من فیما و ایراد جمع منکوح والا لا تدروا ما خدو عن الصدق فلا علی تقدیر
 تقدیر الواجب بمنع الضاراد فسادهما متفق علی کونهما علی التقدیر المذکور
 متفق کونهما لما یکون بنیهما من الاختلاف والتمتع فانما ان توافق فی المراد
 تطاردت علیه القدر وان تمنا لفت فیها تعادفت عنه اما خارج شدن

ف علي تقدير إيراد الواجب عن الشكوك لم يخرج كلامه عما عمن البلاغته والصدق وما

[illegible]

[illegible]

شود استدلال خلاصه اش اینکه مقرر است که در هر طبیعه ای از الذکوره ممکن فقط در دو باب
 نه واجب و نه انحراف از واجب و محذوف بجای خبر غیره العبد باشد نه موجود یا ممکن تا
 قطعی شود دلیل بابدول و از کلام مذکور واضح شد که حمل الایضی غیر مرتب بجهت
 شتمل کردن دلیل شتمل بر تقیض مطلق است و بر آن تعدد استثنای چنانکه علماء مطلقا
 گفته اند و الاکابر مطلقا علی طی و محیی الخیر و زعموان وجهه الحجاز امتناع الاستثنای
 وجهه الامتناع بعد از آن الاول عدم شتمل ما قبلها علی ما بعدها وجهه عدم الشمول
 در محتمل ایضا امران احدهما امکان ما قبلها الی الذکوره بقیضه جمعه و وجوب ما بعده
 الایضی علی وجوب ما قبلها لو کان معه اللفظیه تا قبله باقی القیود تعیین کننده
 الامکان نیامی الشمول و ثانیما تقيده بغيرها و الثاني دلالة الاستثنای علی ملازمه
 فساد و لكون الآلهة فيها دون سجناته و المراتب مرتبه لكونها مطلقا سواء كانت معه
 و دون و الاکابر محال گرداند الار بر معنی مجازی یعنی غیر و گمان گرداند اینکه وجه
 حمل بر مجاز متعین بودن استثنای است و دلیل مذکور و گمان گرداند که چنانچه
 بودن استثنای وجهی است اول شتمل نبودن ما قبل الابر با بعد الاله واجب است
 وجه شتمل نبودن ما قبل الابر با بعد الاله و گمان آشنایند و امر است یکی از آن
 بکان ما قبل الایضی امکان الذکوره بقیضه جمع بودنش وجوب ما بعد الاله اگر و

[illegible]

[illegible]

والتحاصل ان المراد ملازمه الفساد وكونها معه فقط بعد كونها ممكنة متغايرة له سبحانه
في الوجود وخصوص العلة لا مطلقا كما توهموا وادعوا بنسخ انسيبته كعدمه سيكده او مضافا
وليس ملازمه لكونه فسادا زمين و آسمان است مروج داله را باحد كس سبحانه
بعد فرض مكان و معايرت آنها مخرج سبحانه را در وجود و بحيث خاص لكونه
علت فساد و كه ان تغاير است نه تعدد آله مطلقا چنانكه توهم کرده اند صاحبان كن
مفاد دليل نزو علما ملازمست فساد زمين و آسمان است وجود الله مطلقا يعني آله
مفروضه واجب باشند خواه ممكن باشد كس سبحانه باشند خواه تنها و نزو حضرت مولانا
مفاد دليل لطلان الله ممكنه است كه وجود آنها مفاد وجود خدا كس سبحانه متوهم است بحيث
استقامت آن فساد زمين و آسمان را چه ميم و موافق علماء كبر و احتمالات و كذاست
يكه انكه تعدد ميان آله واجب باشند و دوم اينكه الله ممكنه غير تغاير باشد كس سبحانه باشند
و لطلان اين سه و احتمال محتاج دليل نيت زيرا كه تعدد وجود و عدم تغاير وجود
و ممكن از ممتنات عقلي است بلكه توهم چكسب ان احتمالات نرفته پس لا يوق
الطلان بدليل عاينه كغير تغاير الله ممكنه باشد كس سبحانه كه فرض کرده شده است
وجود آنها در همه الا در واقع چيزي منها مخرج خدا كس سبحانه منسبت كه محتاج لطلان دليل
فقط من التحقيق المذكور لطلان قول الفقهاء البصاوي في تفسير قوله تعالى
قوله فاضربها في تفسير قوله سبحانه لو كان فيها آله اخرى
والتحاصل ان المراد ملازمه الفساد وكونها معه فقط بعد كونها ممكنة متغايرة له سبحانه
في الوجود وخصوص العلة لا مطلقا كما توهموا وادعوا بنسخ انسيبته كعدمه سيكده او مضافا
وليس ملازمه لكونه فسادا زمين و آسمان است مروج داله را باحد كس سبحانه
بعد فرض مكان و معايرت آنها مخرج سبحانه را در وجود و بحيث خاص لكونه
علت فساد و كه ان تغاير است نه تعدد آله مطلقا چنانكه توهم کرده اند صاحبان كن
مفاد دليل نزو علما ملازمست فساد زمين و آسمان است وجود الله مطلقا يعني آله
مفروضه واجب باشند خواه ممكن باشد كس سبحانه باشند خواه تنها و نزو حضرت مولانا
مفاد دليل لطلان الله ممكنه است كه وجود آنها مفاد وجود خدا كس سبحانه متوهم است بحيث
استقامت آن فساد زمين و آسمان را چه ميم و موافق علماء كبر و احتمالات و كذاست
يكه انكه تعدد ميان آله واجب باشند و دوم اينكه الله ممكنه غير تغاير باشد كس سبحانه باشند
و لطلان اين سه و احتمال محتاج دليل نيت زيرا كه تعدد وجود و عدم تغاير وجود
و ممكن از ممتنات عقلي است بلكه توهم چكسب ان احتمالات نرفته پس لا يوق
الطلان بدليل عاينه كغير تغاير الله ممكنه باشد كس سبحانه كه فرض کرده شده است
وجود آنها در همه الا در واقع چيزي منها مخرج خدا كس سبحانه منسبت كه محتاج لطلان دليل

مرا بجا بود جزنی را که آن فیض برکت است
جزنی نیست که دلالت بر اول
چون قیل است پس در بعضی از غیره
نمی آید جزنی از نسبت بود

[illegible][illegible]

حکم روشن میکند باینکه اختلاف و اتفاق از عوارض تغایر است از لوازم
آن نیست نخواهد بود بر یکی از اختلاف و اتفاق مذکور علت تامه برای لازم
تغایر با لوازم چیز دیگر از ملازمانی که در دیگر آیات و دلائل توجید مذکور اند
پس معلوم شد که تحقیق اختلاف با اتفاق نیست علت تامه مزاج فساد را یا هر
چیز دیگر را سوای فساد از لوازمی که در دیگر ادله توجید مذکور اند پس
علت تامه برای فساد و غیره لوازم مذکوره فقط از مزاج جزا و سبحان است
نه چیز دیگر نیست ثابت شد بدستیکه علت از مزاج فساد و غیره ملازمات فقط تغایر است
که آن موجب است مزاج خدای سبحان را حاصل یکدست سابق دانسته شد
لیچار آیه که میستضمن ملازمت را و له توجید واقع اند و مفاد همه بطلان جو
تعدد و تغایر الهی بحجت مستلزم بودن آن مفساد و غیره قیاحات را است
پس گاه مراد مطلوب وجه دلائل یکی شد ضرورت است که علت همه نیز یکی
باشد و از اعلا معین و مشخص نموده اند با اختلاف و مانع و حال آنکه از
مسلمات عقلی است که علت از لوازم معلول میاشند از عوارض آن ظاهر
که اختلاف مانع لازم وجود تغایر نیست چرا که اگر نیست که وقتی اتفاق لا راده باشد
پس اختلاف مانع از عوارض تغایر شدند عارض شیئی علت تامه نمیتواند شد مزاج

[illegible][illegible]

تالی مقدمه
اولی مقدم برای مقدمه متوسط
وگردانیده شده است تالی مقدمه متوسط
مقدم برای مقدمه ثالثه و مقدمه اولی
اینکه لوکان فیما الله غیر الله و تالی
الاشیاء سوی الالهة غیر الله و تالی
اینکه کان سائر الاشیاء سوی الالهة
غیر الله است مقدم متوسط و گردان
شده است و متوسط این است گردان
سائر الاشیاء سوی الالهة غیر الله است
غیر الله و تالی ان که کان سائر الاشیاء
غیر الله است مقدم متوسط و گردان
گردانیده شده است مقدم برای مقدمه
ثالثه و ثالثه این است گردان

و جز این نیست که حذف کرده شدند از عبارت دلیل مسطور جمله یای
مذکوره که در جانب مقدم شرطیه در صدر بیان کرده شده اند بجهت
عربی بودن جمله یای مذکوره چنانکه حذف کرده شد مقدمه و یی دلیل
که آن بطلان تالی است بجهت بدایت مقدمه و یی مذکوره یعنی مقدمه
عانیه دلیل هتئانی که گنهام فیض است بجهت بدیی بودن عدم فساد
زمین و آسمان که مشایده است حذف کرده شده است از عبارت دلیل
بجنان جمله یای مذکوره الصدر جانب مقدم حذف اند و بدستیکه
جاریست عادت الهی بر حذف کردن بدیهیات روشن از کلام خود
و هرگز سخاوسی یافت مرعادت الهی را ابتدایی و تغییر و بدیهه المقدمات
المفسره متربط بعضها مع بعض کمال الربط بجمل الثانی للادوی المقدمات متوسطه
و محل تالیها مقدمه الثالثه و ششمه و علی تعرض لقیض المطبوعه تعلیل حکم بالبعثه کل
من الاولین بدیی علی و الثالثه بدیهه ایضا لکنها خفیه و التنبیه علیها
ما ذکرنا من ان التناهی بین الشیئین لقیضه استقلالها و الاقلال تسلیم
تماما تمامه و تالیها لقیضه عجزه تعالی و عجزه سبحانه لقیضه افساد و مقدراتیکه
و تفسیر مذکور شد متربط اند با یکدیگر کمال یطییرین وجه گردانیده شده است

و جز این نیست که حذف کرده شدند از عبارت دلیل مسطور جمله یای
مذکوره که در جانب مقدم شرطیه در صدر بیان کرده شده اند بجهت
عربی بودن جمله یای مذکوره چنانکه حذف کرده شد مقدمه و یی دلیل
که آن بطلان تالی است بجهت بدایت مقدمه و یی مذکوره یعنی مقدمه
عانیه دلیل هتئانی که گنهام فیض است بجهت بدیی بودن عدم فساد
زمین و آسمان که مشایده است حذف کرده شده است از عبارت دلیل
بجنان جمله یای مذکوره الصدر جانب مقدم حذف اند و بدستیکه
جاریست عادت الهی بر حذف کردن بدیهیات روشن از کلام خود
و هرگز سخاوسی یافت مرعادت الهی را ابتدایی و تغییر و بدیهه المقدمات
المفسره متربط بعضها مع بعض کمال الربط بجمل الثانی للادوی المقدمات متوسطه
و محل تالیها مقدمه الثالثه و ششمه و علی تعرض لقیض المطبوعه تعلیل حکم بالبعثه کل
من الاولین بدیی علی و الثالثه بدیهه ایضا لکنها خفیه و التنبیه علیها
ما ذکرنا من ان التناهی بین الشیئین لقیضه استقلالها و الاقلال تسلیم
تماما تمامه و تالیها لقیضه عجزه تعالی و عجزه سبحانه لقیضه افساد و مقدراتیکه
و تفسیر مذکور شد متربط اند با یکدیگر کمال یطییرین وجه گردانیده شده است

مقدم برای مقدمه متوسط
اولی مقدم برای مقدمه متوسط
وگردانیده شده است تالی مقدمه متوسط
مقدم برای مقدمه ثالثه و مقدمه اولی
اینکه لوکان فیما الله غیر الله و تالی
الاشیاء سوی الالهة غیر الله و تالی
اینکه کان سائر الاشیاء سوی الالهة
غیر الله است مقدم متوسط و گردان
شده است و متوسط این است گردان
سائر الاشیاء سوی الالهة غیر الله است
غیر الله و تالی ان که کان سائر الاشیاء
غیر الله است مقدم متوسط و گردان
گردانیده شده است مقدم برای مقدمه
ثالثه و ثالثه این است گردان

و اضلال ساحت
رسیده از شیخ محمد است
و بجایات توحید نوشیدید و گوید که این
از یک قرصیه خلاصت باند که بجا می شود
هم می رسد و در سبوی خلکات اشکال
فرطیات مذکور و مینی با مقتضیات
و بوجه است مذکور و مینی با مقتضیات
محدود مذکور و مینی با مقتضیات
علامت حق تا خوب از این که شاه
ت بآن نقل علیه السلام
از دین علامت و مینی با مقتضیات

والاختلاف لقولهم لما يكون بينهما من الاختلاف والتمانع الى اخره پس ملازمت اولی و ملازمت ثانیه مع مقدمه ملازمه اخیره در حکم یک مقدمه است
فرتالی ملازمه اخیره را یعنی در تفسیر مذکور سه جمله شرطیه اند اولی و متوسط و ثالثه
اخیره که بیان کرده شد متخیران از لو کان فیما الکنه غیر اللزکان سایر الاشیاء
سوی الالکنه غیر اللز و لو کان سایر الاشیاء سوی الالکنه غیر اللز کاننا
غیر اللز تالو کاننا غیر اللز در حکم یک مقدمه است که تالی ان در کلام
لفسده تا واقع است لیکن بر گاه ربط داد خدای تعالی میان مقدمه تالی
که در آیه کریمه مذکور اند فقط و حذف کرد ملازاتی را که سوای مقدمه تالی
مذکور فی الآیه است بجهت بدیهی بودن انها و بنا بر مغل بودن ذکر انها
در بلاغت را بسبب تکرار که مغل بلاغت است و بنا بر اعتماد بر فهم مخاطبین که
اهل لسان بودند از کساغیکه اراده کرد خدای تعالی باریت انرا با حذف کرد
ملازیات مذکوره را بنا بر گمراه کردن کسانیکه اراده کرد او سبحانه اخلال انها
یعنی چون شیت و حکمت الهی بحکم فیض به کثیر و ویدری به کثیر مقتضی است
که تمامی مخاطبین را بر ملت واحده نگرداند چنانکه خود میفرماید و لو شاء الله
لجعلکم امته واحده انج لهذا کلام معجز نظام الرحمن العجری بلقیان هدایت

مضى فمهر رباط المديول وجوز الامران الصدي بالبريل وجوز الحواك جوز العبد الى الله المرحوم

که اگر بودندی در زمین و آسمان
سوی همه سوی محمودان غیر خدا
تا به اشیای دنیوی و آخرت
بجز خدا و اگر بودندی در زمین و آسمان
بجز خدا و اگر بودندی در زمین و آسمان
فدا تا آنکه باطل است یعنی بحال خود
قابله ادب نشدند غیر خدا را
زمین و آسمان نشدند غیر خدا را

وفاقیہ کی بے یقینی

در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور در
 و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور در
 و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور در

که خود افضل و اغلب از دیگر باشد پس لازم خواهد آمد و ما
 هر اهل مذهب خود را و غلبه بعضی اهل بر بعضی دیگر فان قلت علی تعلیل
 الملازمات بالتشابه یعنی ان یقال لو كانتا غیر المدفونتا و لو لقمتم غیر المدفون
 لا یجئتم الی ذی العرش سیدا و لو کان الحی و الایس غیر المدفون و لو ما
 و ما کان معه من غیره اذ الذی سب کل بما خلقت و لعلی بعضهم علی بعض
 فتخصیص الالاته من بین سایر الالات یا الایس غیر المدفون
 انما و ترجیح بلامرجح سوال اگر گوی که بر تقدیر محصل گردانیدن
 ملازمات بتغایری بایست که گفته میشود و در ملازمه دلیل اول اگر بود و در سینه
 و آسمان غیر خدا هر اینکه فاسد شد ندی و در دلیل دوم اگر بود و در سینه
 خدا هر اینکه راه می بستید پس صاحب عرش و در دلیل سیم اگر بود و در
 جن و انس غیر خدای سبحانه و در دین ندی آنها بجهنم و در دلیل چهارم نیست
 با خدای سبحانه پیرایه غیر او و اگر می بودی هر اینکه بروی آن غیر خدا مخلوق خود او
 هر اینکه غلبه کردی بعضی بر بعضی آن پس تخصیص آن به خدای سبحانه می چرخد و غیر خدا نیست
 اگر مراد از اله واجب باشد زیرا که تسبیح واجب عقل ممنوع است یا ترجیح
 بلامرجح است اگر مراد از اله ممکن باشد زیرا که اندر خیال اله و دیگر است یا مساوی

فی حدوده مذکور است که در سوره
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور در
 و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور در

فی حدوده مذکور است که در سوره
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور در
 و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور در

فی حدوده مذکور است که در سوره
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور در
 و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور در

فی حدوده مذکور است که در سوره
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور در

[illegible]

قابل کہ واقع میشود
بیان صفایین از نقایات مشرکانه
که یکے از ان عدم و ملامت و دشواری
موجوب و تزلزل است و حضرت مشهور
می باشد که این انقیادین که نیست
مستحقان از این اجتماع و محاسن است
عدم و ملامت و دشواری است از بودن
در محاسن و تزلزل است از بودن
در محاسن و تزلزل است از بودن

پس ثابت شد که موجود و وجودی واحد است بلکه وجودی یکی را انداخت
بر ذات موجود که آن ذات بعد عرض و جو تغییر وجود کرده میشود چنانکه گمان
برده اند پس مفاد اول در دم همین است که وجود و موجود واجب و حقیقت
او سبحانه الفاظ مترادفه متحد یعنی هستند و منقول سوالب اربعه که تمام اصول
و فروع مسائل صوفیه بنی برانست و بجل خود بدلائل قاطعه و بر این ساطعه
ثابت گردید از همین جاست و سوالب اربعه مذکوره نیست الا وجود الا الموجود
ولا موجود الا الوجود ولا واجب الا الوجود ولا وجود الا الواجب والثالث ان
الموجود تصیف بالتقابل بین المتقابلین من التماثلات الثلاثة فمن عدم
والملكه والتضاد والتضایف ولا تصیف بالتقابل بین التفیضین لاستمالة
اجتماع التفیضین وارتفاعهما بدایتة فالعدم والملكه کالموتة والحیوة وانوم
والیقظة والحجر والقدرۃ والعلم والجمل وقس والتضاد کالعلم والجهل و
العینة والغیرة والطهریة والخرابة واعرفیة والشجر والتمرد والقدم والمحدث والزلزال
والمكان وقس والتضایف کالولد والاب والام ولد والخالقة والمسکوبیة و
التعالیة والمنحلیة وكونه مطعما علی القاعل ومطعما علی المفعول والتعاون والنقص
وقس وامر سوم که دانسته میشود نیست که موجود متصف میشود بصفت

[illegible]

و در این کتاب که از آنست که در این کتاب است و در این کتاب است

که وجودش بر او است اشارت
است بقول خلقت اخلق
چپ پیدا کردم خلی را یعنی ایجاد
که هم در ذات خویش اعتبار از او
از پیدایش از پیدایش از پیدایش از پیدایش
مگر اعتبار نفس بر او است و نفس
نفس از پیدایش از پیدایش از پیدایش
نفس از پیدایش از پیدایش از پیدایش
اعتبار کرد نسبت به ذات خود و باطن
خود را و لیکن چپ را

— در کتب معتبره

36

State: Ga

[illegible]

والحاجة والموافاة التامثل اذ من شأنها اجتماعها عن اللزوم والبرهوت ليس
الا لتغايرها وتغاير مقتضىها اسكان الطرفين لما ذكرنا ذلك بقا لا اسكان
المقتضى التامثل بين الطرفين والتامثل يستدعي الحاجة الى الصاحبة
والامام مثلا اكر فرض کرده شود نفی والدیت و مولودیت از خدا می سجانه
صرف بجهت اقتضای آن هر تغایر و حاجت و تماثل را نه برای مشرفیت نسبت
زعم کرده اند و باشد خدا می سجانه غیر والد و مولود لازم آید افتاد ان
در چیزیکه از ان گزیده بود که آن تغایر و احتیاج و امانت و تماثل است
زیرکه منشا کناره کشی از اطلاق والدیت و مولودیت بر خداست سجانه
نیست مگر تغایر و تغایر مقتضی اسكان طرفین است بوجهی که سابقا ذکر
کرده ایم و اسكان مقتضی تماثل است میان طرفین و تماثل مستلزم
حاجت والد است بسوی زن بنحو ابر و مستدعی حاجت مولود است
بسوی مادر و نفس علیه الله علی الظالمین و الکافرین و الفاسقین و الخابثین
فلو كان الله عن غير الملعون يلزم الوقوع فيما عده انهار لاقتضای تغایر
التماثل بين الطرفين و استدعا التماثل الحاجة و نفس علیه قوله سجانه الله
عنى عن العالمين فلو كان الحق غير العالم يلزم فقره سجانه لما ذكرنا و نفس علیه

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸

پس اگر گوی که وقت و مکان است
فردا بود و در تقدیر لازم می آید
فردا و عین بیان خدا می باشد
بی تقدیر تمام لازم می آید
موجود و قائل و جبر و قضا
مستحق اینها بر تقدیر نیست
خاسته بود

[illegible]

انما قلنت وقل بعض
انما قلنت وقل بعض
انما قلنت وقل بعض

حيوان و از روی ضرورت در عینسی و او انحصار مذکور در نفس الامر لازم می آید
پس لازم خواهد آمد مغایرت میان خدای سبحانه و میان غیر الو احد مذکوره از
اشیا یکبارگی یافته نمیشود و توالد و تناسل در آن و مغایرت مذکوره واجب میگرداند
اقبال را میان والد و مولود واجب میکنند حاجت والدیه البسوی زن آنجا به وجوب
مولود و البسوی مادر بر تقدیر منحصر بودن خدای سبحانه در انواع مذکوره و بر تقدیر
منحصر بودن خدای سبحانه در فرد و معین لازم می آید مغایرت و لوازم آن از جا
و محال نماید و از آنجا که ذکر کردیم در صورت انحصار در انواع پس ظاهر شد و بطریق
کافیه و مشترک برگزیده است این الله و عزیر این الله فظهر من التحقيق المذكور
ان التوحيد سمي اولاً بالتبوت بالاولية السميها المذكورة كسائر السميات البحت
والتشدد والعذاب والتواب غير الا انه كسفي فقط كما توهم ظاهر شد از تحقیق
سابق الذکر اینکه تحقیق توحيد امر سمي است از اول یعنی ابتدا حقیقت توحيد
شارع سمي شده است بجهت ثابت شدن باده سمي و ذکر کرده شد
ان التثبت و دیگر عقاید سمیات از جهت و تشدد و عذاب و غیره نه اینکه
کسفی است و پس حیال که توهم کرده شده است قبض قول بعض الصوفی
قدس سره فی بعض مصنفاته فی التصوف ان التوحيد ليس لهم عليه دليل سوى

والتبوت بالاولية السميها المذكورة كسائر السميات البحت
والتشدد والعذاب والتواب غير الا انه كسفي فقط كما توهم ظاهر شد از تحقیق
سابق الذکر اینکه تحقیق توحيد امر سمي است از اول یعنی ابتدا حقیقت توحيد
شارع سمي شده است بجهت ثابت شدن باده سمي و ذکر کرده شد
ان التثبت و دیگر عقاید سمیات از جهت و تشدد و عذاب و غیره نه اینکه
کسفی است و پس حیال که توهم کرده شده است قبض قول بعض الصوفی
قدس سره فی بعض مصنفاته فی التصوف ان التوحيد ليس لهم عليه دليل سوى

ان التوحيد سمي اولاً بالتبوت بالاولية السميها المذكورة كسائر السميات البحت
والتشدد والعذاب والتواب غير الا انه كسفي فقط كما توهم ظاهر شد از تحقیق
سابق الذکر اینکه تحقیق توحيد امر سمي است از اول یعنی ابتدا حقیقت توحيد
شارع سمي شده است بجهت ثابت شدن باده سمي و ذکر کرده شد
ان التثبت و دیگر عقاید سمیات از جهت و تشدد و عذاب و غیره نه اینکه
کسفی است و پس حیال که توهم کرده شده است قبض قول بعض الصوفی
قدس سره فی بعض مصنفاته فی التصوف ان التوحيد ليس لهم عليه دليل سوى

ان التوحيد سمي اولاً بالتبوت بالاولية السميها المذكورة كسائر السميات البحت
والتشدد والعذاب والتواب غير الا انه كسفي فقط كما توهم ظاهر شد از تحقیق
سابق الذکر اینکه تحقیق توحيد امر سمي است از اول یعنی ابتدا حقیقت توحيد
شارع سمي شده است بجهت ثابت شدن باده سمي و ذکر کرده شد
ان التثبت و دیگر عقاید سمیات از جهت و تشدد و عذاب و غیره نه اینکه
کسفی است و پس حیال که توهم کرده شده است قبض قول بعض الصوفی
قدس سره فی بعض مصنفاته فی التصوف ان التوحيد ليس لهم عليه دليل سوى

ان التوحيد سمي اولاً بالتبوت بالاولية السميها المذكورة كسائر السميات البحت
والتشدد والعذاب والتواب غير الا انه كسفي فقط كما توهم ظاهر شد از تحقیق
سابق الذکر اینکه تحقیق توحيد امر سمي است از اول یعنی ابتدا حقیقت توحيد
شارع سمي شده است بجهت ثابت شدن باده سمي و ذکر کرده شد
ان التثبت و دیگر عقاید سمیات از جهت و تشدد و عذاب و غیره نه اینکه
کسفی است و پس حیال که توهم کرده شده است قبض قول بعض الصوفی
قدس سره فی بعض مصنفاته فی التصوف ان التوحيد ليس لهم عليه دليل سوى

والتبوت بالاولية السميها المذكورة كسائر السميات البحت
والتشدد والعذاب والتواب غير الا انه كسفي فقط كما توهم ظاهر شد از تحقیق
سابق الذکر اینکه تحقیق توحيد امر سمي است از اول یعنی ابتدا حقیقت توحيد
شارع سمي شده است بجهت ثابت شدن باده سمي و ذکر کرده شد
ان التثبت و دیگر عقاید سمیات از جهت و تشدد و عذاب و غیره نه اینکه
کسفی است و پس حیال که توهم کرده شده است قبض قول بعض الصوفی
قدس سره فی بعض مصنفاته فی التصوف ان التوحيد ليس لهم عليه دليل سوى

والتبوت بالاولية السميها المذكورة كسائر السميات البحت
والتشدد والعذاب والتواب غير الا انه كسفي فقط كما توهم ظاهر شد از تحقیق
سابق الذکر اینکه تحقیق توحيد امر سمي است از اول یعنی ابتدا حقیقت توحيد
شارع سمي شده است بجهت ثابت شدن باده سمي و ذکر کرده شد
ان التثبت و دیگر عقاید سمیات از جهت و تشدد و عذاب و غیره نه اینکه
کسفی است و پس حیال که توهم کرده شده است قبض قول بعض الصوفی
قدس سره فی بعض مصنفاته فی التصوف ان التوحيد ليس لهم عليه دليل سوى

پس لازم نخواهد آمد از آن وجود او تعالی حاصل شکل مذکور انیکه بر شوق
 اول معنی کلمه طیبه چنین خواهد بود که نیست معبودی موجود بخیر خدا یعنی
 بالفعل بخیر خدا معبودی دیگر وجود ندارد و اگر چه امکان داشته باشد و معنی حکما
 مقصود است زیرا که مقصود اصلی از دفع شریک آنست که شریک خدا بالفعل
 موجود است نه بالقوه یعنی متمنع است و شریک ثانی مفاد کلمه طیبه چنین خواهد
 بود که نیست معبودی ممکن بخیر خدا یعنی خدا ممکن است و شریک او ممکن
 نیست و ازین کلام موجود بودن خدا ثابت نمیشود و حال آنکه مقصود
 وجوب وجود او تعالی و امتناع وجود شریک اوست بالاتفاق و سبب
 اول آنکه نقل عن شارح المختصر بان کلمه التوحید علی عرف الشارع و یکتب
 صاحب کلمه که جواب داده شده است از شکل مشهور اول آنجا که منقول
 است از شارح مختصر باینکه کلمه توحید مبنی است بر عرف شارع مطلب
 بحسب آنست که مجموع ترکیب لا اله الا الله از روی عرف شارع
 بر نفی شریک و وجود خدای سبحانه دلالت می کند و ثانیاً عن بعض الخفیه
 آن وجود تعالی تقریر فی براهینه یعقول المقصود نفی اشتریک و ثانیاً
 جواب داده شده است از بعض علمای خفیه باینکه بدستیکه وجود خدای تعالی

[illegible]

[illegible]

است که این حد و مرز را
باید که تقاضای حد و مرز را
لیکن تعیین حد و مرز را
در حق الله است

برهان اول بنابر دلالت سلف است
بر مضمون و آن فرموده معنی بیان
غالب است عکس مذکور را چنین
فهمیم آن بدو دلیل و برهان

[illegible][illegible]

میان
میان
میان
میان
میان
میان
میان
میان
میان
میان

[illegible]

ان التوحيد والعينه على الحق
 لا يشترط فيه تميزا لظن
 ان التوحيد والعينه على الحق
 لا يشترط فيه تميزا لظن
 ان التوحيد والعينه على الحق
 لا يشترط فيه تميزا لظن

كتاب عبادات خواص پس شکر است مرصدا را برین نعمتی که نصیب شیخ
 سنا فی علیه الرحمه کرده است و کذا سقط طعن شیخ الجبر والافت الشافعی علی
 انفسه و خصوصاً شیخ محمد بن الدین الغزالی و شیخ الططاری الشطاری محمد
 غوث گوایا رسه ای قوله و همچنین ساقط شد از تحقیق مذکور طعن حضرت شیخ احمد
 محمد والف ثانی بر فقره موصوفین خصوصاً از انما شیخ اکبر محمد بن الدین ابن
 الغزالی و شیخ الشیوخ محمد غوث گوایا رسه ای که لقب بطاری شطاری است
 قدس سرهما که طعن کرده است بقول خود که بجنبه منقول است و محتاج
 ترجمه نیست و آن امنیت این مقصر الی سر و پارچه رسد که خطا
 شریعت غنائم نیز از آنکه خود را خراب نمایند و بدین غلجام و زندقه
 متهم گردند الی آخر ما قال فی رسالته فی حق شیخ الططاری الشطاری
 من قوله و در آخر آن کتاب ستراوی ارد و تقلید شیخ عطار و مولوی
 سزها و توحید وجودی حی باید و ستراوی لوی که هم خود شیطان
 شد و خود را بدینما سجانة عن مع هذه الکلمة حق سجانة تعالی را باطلاق
 اتیقم جایز میدارند حق سجانة تعالی را و در شرع خالق کل شئی گویند
 خالق الجنس و خالق القاف و ره جایزند استند اندامثال این سخنان را

ان التوحيد والعينه على الحق
 لا يشترط فيه تميزا لظن
 ان التوحيد والعينه على الحق
 لا يشترط فيه تميزا لظن
 ان التوحيد والعينه على الحق
 لا يشترط فيه تميزا لظن

ان التوحيد والعينه على الحق
 لا يشترط فيه تميزا لظن
 ان التوحيد والعينه على الحق
 لا يشترط فيه تميزا لظن
 ان التوحيد والعينه على الحق
 لا يشترط فيه تميزا لظن

[illegible]

جاسم بن محمد بن عبد الله

91

سازمان انقلاب
جمهوری اسلامی
ایران و عراق

[illegible]

ایات را در لیل غیریت آورده اند و نیز که در لیل
 از آن آیات نص در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 و غیر البت نام و بی آنکه نیست که در لیل
 اصنافی است در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 پس نماید و در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 هم در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 نام این است برای لیل آورده اند و نیز که در لیل
 در آنجا که در لیل آورده اند و نیز که در لیل

تو هم غیریت می شود و ثبت میکنند و چون دلیل اولی و غیر آن که مذکور شد
 و بجای دلیل عقل و هیات خود را بصورت قیاس می آریند مثلاً میگویند
 که اگر وحدت وجود حق باشد واجب عین ممکن باشد و ممکن واجب و این
 خلاف بداهت است و چنان اگر تیان عین خدای سبحانه باشند پس من
 از عبادت انصاف چراست و نیز تیان اگر عین او تعالی باشند در و در و در
 در آنجا لازم می آید عذاب کردن شخص ذات خود را و چنین دیگر قیاسات
 و و هیات خود می تراشند چنانکه ابلیس لعن خود را غیر آدم و آدم علیه السلام
 را غیر خدا دانسته دلیل در و در که چرا سجده کنیم من خیر بر آنکه من بهتر از آنم
 چنانچه خطاب کرد بخدا که پیدا کردی تو مرا از آتش و آدم را از خاک کن لایق
 فرق عظیم من قیاس ابلیس و قیاس اتم یان قیاس علیه اللغه کان مقابل
 للنص الجلی فی الحكم و ان الايمان و قیاس اتم غنی الله عنهم کانت مقابلیه
 الجلیه عند اهل اللسان فی التوحید و التقید و الايمان و العیاذ بالعد من
 هذه القیاسات کن پوشیده مباد بدستی که فرق بسیار است میان
 قیاس ابلیس و میان قیاسهای منکرین وحدت باینکه قیاس ابلیس
 ملعون مقابل نص جلی بود در حکم نه در ایمان و قیاسات منکرین وحدت

و اینها را در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 از آن آیات نص در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 و غیر البت نام و بی آنکه نیست که در لیل
 اصنافی است در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 پس نماید و در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 هم در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 نام این است برای لیل آورده اند و نیز که در لیل
 در آنجا که در لیل آورده اند و نیز که در لیل

و اینها را در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 از آن آیات نص در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 و غیر البت نام و بی آنکه نیست که در لیل
 اصنافی است در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 پس نماید و در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 هم در لیل آورده اند و نیز که در لیل
 نام این است برای لیل آورده اند و نیز که در لیل
 در آنجا که در لیل آورده اند و نیز که در لیل

[illegible]

و جیب نکرید از آنها تا جیب اینک
ایمان آوردند از آنها خداست
و جیب نکرید از آنها تا جیب اینک
ایمان آوردند از آنها خداست

آن که گمراهی و انداختن اهل حق است ثانیاً ولی ما کلمات اشاریه بعض الکبراء
 قدس سره و اسرار قدس سره و اسرار هم در شتوی معنوی کرده
 مولانا جلال الدین روم قدس سره و اسرار هم در شتوی معنوی کرده
 تاویل حرف بکر را در خویش را تاویل کن نه ذکر را در فکر تاویل کرده ذکر را در
 ذکر را مان و بگردان فکر را در برهه تاویل قرآن میکنی چه گشت و گشته از
 تو معنی سنی به فال را در من حرف البکر و الذکر رسول الله لا اله الا الله که در فضل الذکر
 لا اله الا الله ظاهر الفاظشان توحید و شرح به باطن آن همچو در نان تخم صغیر
 فالصالح الاشارة الى عدم التحريف لفظاً و آثانی الى التحريف معنی پلین مراد
 از حرف بکر و فکر در شتوی معنوی ان لا اله الا الله است چنانچه وارد شست
 در حدیث که فضل ذکر لا اله الا الله است مولانا میفرماید که حرف بکر
 قادر و فضل الذکر را از فکر او مام خود تاویل کردند معنی بلند و راست را
 پست و کوچ نمودند چنانچه میفرماید که ظاهر الفاظشان توحید و شرح یعنی
 لا اله الا الله که ظاهر تلفظ میکنند معنی توحید و شرح است اما باطن آن
 همچو در نان تخم صغیر است یعنی معنی فاسد و باطل عمق دارد و در تپس مصراع اول
 اشاره است بسوئے عدم تحریف از روئے لفظ که لا اله الا الله میگویند

[illegible]

و قد فرقت ايضا استلزام كل من
الكتاب والسنه لادبانه يكون حواضلا
والشبه ولا يخالفه اصلا الى افادته بالحق
الاصل قبل ذلك صحيح الفصل الاول
استدراك ما يستلزمه من غير
بغني الا الى الله تعالى
اولا انما اصل كتاب محمد
شريفه مستحسنه في
الكتاب والسنه

فدفع التتبع إلى المأمورين بمحمد بن سراج بن المراقب في ما على الناس من التتبع

مرکبہ توحید او کامل کردن تقریب یعنی راندن دلائل بر دوش و فتح دعا
بشرح و بیانیکه زیادت بران مقصود نیست پس بدانکه هر یک از کتاب
و سنت یعنی قرآن و حدیث ضرورت اینک باشد موافق مرکبہ توحید را
البته هرگز مخالف آن نباشد در افاده معنی مقصود و هر آیت و حدیثی که از
فروع کلمه علییه که در و هم مخالف اصل خود باشد تاویل کرده شده است بسوی
اصل تاویل صحیح از عقل کامل فالتقاریر الصریح فی الکتاب المجید انفعیر الله تبارک و
تعالیٰ ایتها اجماعا بلون یا اول الی انفعیر الله زعمنا امرونی اجمعا ایها اجماعا بلون پس
تفاتیر صریح که در کتاب مجید متوجع است از ان جمله یکے این آیه است که ترجمه اش
اینست که آیا پس غیر خدا امر می کند مرا که عبادت کنم از اے جاہلان یعنی
مرا اینگونه بید که عبادت کنم غیر خدا را اے جاہلان این قول ماول است بسوی
اینکه انفعیر الله زعمانی یعنی آیا پس عبادت کنیم اصنامی را که غیر خداست در زعم
شما امر میکنید مرا ای قوم نادان و پس علیہ انفعیر الله البقی ربنا انفعیر الله انخذ و لیا
و پس علیہ کافین و دینی و دن دون الله و من دونه اوارده فی جمیع الکتاب
والای وان لم یکن هذا تاویل مراد که بجانہ یلزم التنافی بین هذا التناهی
الصریح و دین کلمۃ التوحید و ہذا خلاف و قیاس کن بر آیت سابق آیه را کہ

[illegible]

دفع تمیاری کی کیا ساز و کار ایضاً بیان
 لک جو بلا نام شروع کر دیند
 غلامان جو بلا نام نال بیس کشتار
 اسے فی الجس اونی الامکان فی النوع
 نے الوجود کاک تھا غلات فی النوع
 اسے البالی و البینا کاک تھا غلات فی النوع
 دفع تمیاری کی کیا ساز و کار ایضاً بیان

بلا بلاق باشد
 چنانچه اراده کرده خدا را سجده
 زینکه حاصل شود و در سجده عبادت
 بعبادت و عبادت اینک عبادت حاصل
 در آمدن رشت و در سوره سوره
 پس از این که در سوره سوره
 در آمدن رشت و در سوره سوره

نیز بدین تیس باید کرد و بر اسرار رفع قیامت و شافیه انشی اس لغنه
 تفسیر اعتبار سے کفایت میکند و اعلم ان حصول الایمان بالعبودیت و التوحید
 نے قلوب اکثر العباد و کولوح الجمل فی سیم الیما و اذ قلوبهم ضیقه لایس الجمع و العین
 لکونه خلاف التوحید و هو سلطان القوی فثبت ان الایمان الموصوف
 یسیر فی وسع الاثر و قد قال اللہ تعالی لا یكلف اللہ نفساً الا و سها
 نارا و سجانہ ان یحصل لهم الایمان بالعبودیت و یصل حصول فیما کولوح الجمل فی
 سیم الیما و قد قال اللہ تعالی و هو محمد رسول اللہ بالخبر الاول و هو لا اله
 الا اللہ و بدان بدستیکه حاصل شدن ایمان و اذعان وحدت وجود
 و توحید در دلهای بیشتر از بندگان و شوار و شکل است و بیشتر از
 در آمدن شتر و سوره سوره سوره زیر که دلهای ایشان چنان تنگ شدند
 که گنهایش جمع و عینیت یعنی وحدت وجود ندارند بجهت بودن توحید
 خلاف قوت و اجماع که بادشاه دیگر قوت باست پس ثابت شد
 این معنی که ایمان به وحدت وجود نیست در طاقت اکثر بندگان و
 حال آنکه خدا را تعالی فرموده است که تکلیف نیست به خدا هیچ
 نفس را مگر بقدر وسعت و طاقت نفس پس تکلیف بایمان توحید تکلیف

و از استوار قیامت وجود کرد که
 است نصیب تمام انبیا
 و از استوار قیامت وجود کرد که
 است نصیب تمام انبیا

و از استوار قیامت وجود کرد که
 است نصیب تمام انبیا
 و از استوار قیامت وجود کرد که
 است نصیب تمام انبیا

و از استوار قیامت وجود کرد که
 است نصیب تمام انبیا
 و از استوار قیامت وجود کرد که
 است نصیب تمام انبیا

واما في قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا
 فاصبروا لحكم الله وانتم تعلمون ان الله
 يعلم ما كنتم تعملون فاما قوله تعالى
 يا ايها الذين آمنوا فاصبروا لحكم الله
 وانتم تعلمون فاما قوله تعالى يا ايها
 الذين آمنوا فاصبروا لحكم الله وانتم
 تعلمون فاما قوله تعالى يا ايها الذين
 آمنوا فاصبروا لحكم الله وانتم تعلمون

[illegible]

در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان احوال و عقاید است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان احوال و عقاید است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان احوال و عقاید است
 و در بیان اسرار و رموز است

یعنی و الهی نفس محمد صیده تا نبط علی الدخیا که گذشت سابقا
 پست است و در هر دو بر عوصی توحید بقول خدا می سجانه که هو الاول الاخر
 است و ظاهر کرد توحید را تا بدلائلی که در کتاب مجید مذکور اند مثل لو کان
 فیما الله آه و دیگر اول فیصل ان انکشاف مسئله التوحید ابتدا علم یکن الله
 بل محض الوتبه المعرفه و آنها را فیما لیس با تحصیل و کسب بل سیال علی
 در و الحالات پس بعد تحقیق مذکور باطل شد انیکه گفته اند که بدستی که
 منکشف و معلوم شدن مسئله و حلقه وجود در زمان سابق نبوده است
 بدلائل بلکه منکشف می شد بصورت بخشش آبی و حصول عرفان و در زمان
 لاحق نیز انکشاف مسئله توحید تحصیل و کسب نیست بل حواله کرده می شود
 حصول آن بر و در حالات که عارفان حق راجی باشد و مایه فهم من

انه لا یجوز الاظهار مالم یصل الی مرتبه الفناء و علامته آن بصیرت نفس
 کیف یشاء مثلا ان یصور نفس بصوره التخریر و یا کل العزیزه تم بصیرت
 علی حاله ان بقه من الصوره الان نیو من انیم یعنی ان یکن الموحد
 فی الباطن مثل ان یصور فی الظاهر مثل ان یصور مثل ان یصور مثل ان یصور
 فی انیم یعنی احوال تخریر و ادغام فاسده متعارها عدم الوصول الی مراد

در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان احوال و عقاید است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان احوال و عقاید است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان احوال و عقاید است
 و در بیان اسرار و رموز است

در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان احوال و عقاید است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان احوال و عقاید است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان احوال و عقاید است
 و در بیان اسرار و رموز است

در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان احوال و عقاید است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان احوال و عقاید است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان احوال و عقاید است
 و در بیان اسرار و رموز است

فان با صراحت الثاني
 انما طرائق عقائد ص لا ال
 لان مذاهب اهل الحق لا ينفك
 عن الحق بل هو الحق نفسه
 لا ينفك عن الحق بل هو الحق نفسه
 لا ينفك عن الحق بل هو الحق نفسه

فايده كلام شيخ ممدوح آن بود که موافق عقیده شان خود تکلم شده
 تا ازاله و هم به آنکه ناقصان بالکلیه از دوازده مذکور متصور باشند
 مگر همین طور یک اول متوجهین را بر اعتقاد شان مصاحبه گذشته
 رخصت قتل خود داده و هرگاه آنها شیخ را در حالت فنا با جازت
 شیخ و رغم حقیقت عقیده خود حریم باز دهند اکثری از آنها مجسوس روح
 و بعضی مقتول گشته اند آن زمان بخوبی فهمیدند بلی کشیم دیدند که گوینده
 کلام کیست و حقیقت و اقیه آن چیست پس از اعتقاد باطله خود
 برگردیده با پنجم مراد و ارشاد مرشد برحق بود فایز شدند و الله اعلم بالصواب
 و اگر قول مذکور راجع بسوی تاویل مسطور گفته شود لازم آید بودن
 کلام مذکور بر خلاف حقیقت زیرا که تمامی یا اکثر آله از لای و غری و
 شایسته و شمس و قمر و دیگر کواکب و غیر آن اجسام اند و مفهوم میشود
 آنها با خدای سبحان بدلیل لا اله الا الله پس کجاست انحصار خدا سبحان
 و تنزیه فقط در واقع پس نیست انحصار مگر در توهم متوجهین چنانکه متوجه
 میشد انحصار خدای سبحان و شخص احد از قول سابق شیخ یعنی یس یعنی
 جیتی الا الله و علی ما قلنا یدل اصراع الثاني چون چنین گویم بیایدیم

در حقیقت هر که در سبب اهل حق
 جان فانیست و در سبب اهل حق
 بسوی شریعت و در سبب اهل حق
 جان فانیست و در سبب اهل حق
 لا اله الا الله پس چگونه
 چنین گویم بیایدیم

و اما انما و غیره از جمله الفاظ و
 و اما انما و غیره از جمله الفاظ و
 و اما انما و غیره از جمله الفاظ و

خلافت شیخ است و با وجود این
 لب درم الجواز فرار علی الله سبحان
 و رسول الله و سید البیاض
 و نبی البیاض و سید البیاض
 و نبی البیاض و سید البیاض

بالا اظهار خاصیت کان مخلصانی این بود
 و بعد از آنکه از قول الله و سید البیاض
 ما قال رسول الله و سید البیاض
 الله یلک بعد از آنکه از قول الله و سید البیاض
 ان یلک بعد از آنکه از قول الله و سید البیاض
 الله یلک بعد از آنکه از قول الله و سید البیاض
 ان یلک بعد از آنکه از قول الله و سید البیاض

[illegible]

حضرت مولانا اثر بخشی ستودار
علیه الرحمۃ علیہ السلام چون بقیمنازل بود
کار و کیا بد لازم از بدندان بود و چون سلم
مکرم اندر کف در زندان بود و چون حضور
و دالون در زندان بود و لا حرم حضور
در دست عذار بی بود و قدامت قدامت
بر روی بود و فان قلمت قدامت
اسف ایصال الاغفار باجمع الوعد
لا الاطهار سوا الی

و در دست مدارسی
 بزرگ آری بود و خان قزلباش قزلباش
 اسفند اصلاح الاغفار با جمیع الوعد
 الا لا طیار سوار است پس هر کوی که
 متحقق بود و اب و عادت بزرگان
 صاحبان پیشین اخفای معنی خد
 و جو در اخبار آن قزلباش ادا
 قزلباش نام اخبار من اسفند اصلاح
 خان ذابنون بعضی گمان نیز ادا
 این پس صاحب الدرباب
 فکمان سلفا صاحبان و اب و عادت
 و انکار العوام ملکیت نبوه
 اسفند

6745

[illegible]

الى الجنون واما ثانياً فلانهم قد علموا انهم لو اخطوا لم يفهم العوام لاعتقدهم جوب
 الا فخر ريل لعدم فهم العوام ان الخوف من الضرر الى اظهر كفا في السطر قدس
 سره جواب گويم بدو وجه اول اينكه سلامت نداريم اخلاص و حدت
 وجود را از سلف صالح زيرا كه ذوالنون عليه الرحمة بود شاگرد ما لك
 بن انس كه صاحب ندر هب از ندر هب اربعه است پس بود بلا شبهه
 از سلف صالح و تحقيق طلب هر كز ذوالنون عليه الرحمة وحدت وجود را و
 انكار كردند عوام بران نسبت كردند او را بسبب جنون پس كجا مانند انقا
 سلف براخفا و وجه دوم بعد تسليم و فرض اخفا از سلف آنكه بدست يك
 صالحان سلف داشتند كه اگر ظاهر كنند وحدت را نخواهند فهميد عوام
 انرا چنانكه حق فهميدن است لهذا سكوت كردند نه براي واجب بودن
 اخفا بل بجهت عدم فهم عوام با نخوف ضرري بسبب ظاهر كننده چنانكه
 واقع شد و قصه منصوص قدس سره و يوازي ما قلنا قول مولانا قدس
 سره و متوافقي گفته است قول مولانا جلال الدين رومي قدس سره بيشتر
 در نيابد حال محبت تهيج خام پس سخن کوتاه بايد و سلام الشمره الشانيمه
 و ظهر ما سبق من التحقيقات من انحصار الاشراك في زعم الفريه صديق قوله

[illegible]

اینست که اگر در این قول
 عاقل قول غلطی می کند
 و قیاس کن بر آیه مذکور
 و باقی اوراق قضاوتی
 در باب اولی که
 لایزاله الله و اهلها
 فی هم و هم

که بگوید نه اند او یعنی اشتباه نداشت که قول خدای تعالی کاذب باشد
 پس هر دو گفتار از میان وجه صدق قول مذکور در آن وجه نیست که جعل و دفع است
 یکی پس و دیگری گفتار یک فعل که در حق قول خدای سبحانه که ترجمه شش نیست
 و گردانید خدای تعالی آفرید خدا تبارکی در دشتی را و هم مرکب که مقتضی و مفعول
 و آن نیز بر دو گونه است یکی جعل خارجی که اثر فاعل مفعول در خارج واقع گردد
 بهر قول خدای سبحانه که ترجمه شش نیست و گردانید آفتاب را ضیاء و ماه را نور و هم
 جعل ذهنی که اثر فاعل مفعول در ذهن واقع شود و در خارج هیچ بجهل و نه اند او
 و جعل ذهنی در آیه بدیهه است که مشرکان زعم کردند که آیه غیر خدا پس گوید که
 آنها گردانیدند عرش و احد را و دشتی در ذهن خود یعنی گردانیدند حق و احد را
 غیر واحدی چنین گردانیدند و در وجهی مثل حصول حول یعنی در بین پس بدیهه است که شخص
 احوال میگردد اند یعنی میداند یک قمر را مثلاً و قمر پس تحقیق گردانید احوال بسا
 قمر واحدندی یعنی شکی پس همچنان مشرکان میگویند برای خدای سبحان
 بشکلهما در وجود یعنی زعم میکنند این که الله غیر خدا هستند و در وجهی که
 آیه در نفس الامر پس او سبحانه پس با حقیقت جعل ذهنی صادق است که بجهل و
 نه اند او و قس علیه با حقیقت او سبحانه جعل لایزاله الله و اهلها و اهلها و اهلها

اینست که اگر در این قول
 عاقل قول غلطی می کند
 و قیاس کن بر آیه مذکور
 و باقی اوراق قضاوتی
 در باب اولی که
 لایزاله الله و اهلها
 فی هم و هم

اینست که اگر در این قول
 عاقل قول غلطی می کند
 و قیاس کن بر آیه مذکور
 و باقی اوراق قضاوتی
 در باب اولی که
 لایزاله الله و اهلها
 فی هم و هم

اینست که اگر در این قول
 عاقل قول غلطی می کند
 و قیاس کن بر آیه مذکور
 و باقی اوراق قضاوتی
 در باب اولی که
 لایزاله الله و اهلها
 فی هم و هم

اینست که اگر در این قول
 عاقل قول غلطی می کند
 و قیاس کن بر آیه مذکور
 و باقی اوراق قضاوتی
 در باب اولی که
 لایزاله الله و اهلها
 فی هم و هم

یا الله بین خدای سبحانه است یعنی تقدیر و تکلیف آنرا بجزو حکم در حقیقت نیست این اتفاق و اذعان موافق است نفس الامر را که چه در هم مشرکان و غیره متوهمان آنرا عجیب پندارند و انحراف التالیف از علم ان بایقوهم ان التاویل فی المنکور و تقدیر الموجود و امر جمیع علیه و قدور اللمشع امتی علی الفضاله و لیس کم بالسواء الا اعظم فمدفوع بانه لابد لاجماع من امرین الاول کون الامر لجمیع علیها امر شرعی و الثاني اتفاق اهل محل العقد علی فی عهد واحد و از منته تنقیر اما الامر الاول فقد عرفت ان التاویل خلاف احکم فیکون خلاف امر شرعی و تقدیر الموجود ایضا لیس امر شرعی اما کتاب الجبر یکنی به و الا لورود کان محال لما مر جذا و اما الامر الثاني فلیثبت ایضا اولم یقفوا علی التاویل التقیر فی خطر حد و از منته متقاربه هموم در بیان این معنی که تاویل التسخیر و تقدیر موجود در خبر لا امر جمیع علیه نیست و در ذکر دلائل بر دفع توهم اجماع بدانکه آنچه توهم کرده میشود که تاویل در آن منکور مستحق در لاله الا الله و مقدر کردن موجود بجای خبر لا و ان امر لیس که اجماع کرده شده است بر آن

و نیز در بیان آن بجای لوکان
 فیما بین الامر قد غایب عبارت لوکان
 محله که در خبر خود در پیش می
 مفصل فرستاده و در پیش
 سابقا که است و اما در پیش
 ثابت نشد است و عبارت تا و
 نشد و اندام علی عقیدت تا و
 و تقدیر شد که در زمان و
 و نیز در بیان آن بجای لوکان
 فیما بین الامر قد غایب عبارت لوکان
 محله که در خبر خود در پیش می
 مفصل فرستاده و در پیش
 سابقا که است و اما در پیش
 ثابت نشد است و عبارت تا و
 نشد و اندام علی عقیدت تا و
 و تقدیر شد که در زمان و

[illegible]

[illegible]

فاتیما زهرا علیها السلام
به نور المطلق فارسی

این کتاب از دست زمره که در فقه
از حقیقت کلامی غفلت می نماید
برآمده یعنی کلامی علی بن ابی طالب
عادت معارف و عدالت صاحب فقه

کتاب مولانا عبدالرحمن
سید نور مطلق فارسی
سید نور الدین محمد بن
مولوی محمد زین الدین
عظیم پوری
و عدالت و وجود و حق
و حقیقت و کلام و فقه
و ادب و کلام و فقه و کلام
و ادب و کلام و فقه و کلام

شهر کان سلامت باد بر همه پیغمبران علیهم السلام و الحمد لله رب العالمین
حجت تمام شد شکریه نگاه این دو بهمال که ترجمه این رساله بهین ارشاد
حضرت مولانا محمد دوم امام سلمه الله المتعال صورت اختم یافت
ترجمه آثم اسید از عنایات خاص کریم مطلق و محبت خاصان حق آن
دارد که است مرحومه را توفیق فیتق شود تا بدیده انصاف درین کلیات
حقه نگرند و بحکم پیدی بدین شیاء بهره ور شوند

یا ایست که حرمت آنکس که تو را	کرده اتمام نعمت بها بر او
کرده اکمال دین پاک دی	داده در دست مافراک وی
خاتم فص رسالت مصطفی	بر نگین دل محمد یافت جا
چونکه کردی ختم این چندین ورق	مهر بردار از من خستوم حق
چشم بند است ختم رسل	دور کن یارب بین چارقل
تا زبید عین کس جز عین حق	سینه گرد و غیره از رشک شوق
از تو نور الله دار و این دعا	سوسه نور الله دره بنما مرا

برکت اولاد پاک فاطمه	
یا الهی خیر گردان خاتمه	



CALL No. {

۲۹۶۱۲۲۶

ACC. No.

۳۱۳۰

AUTHOR

شیخ عبد الرحمن کنوی

TITLE

علم الحق

۲۹۶۱۲۲۶

ش اکبر

۳۱۳۰

علم الحق

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY **ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

۱۱/۱۱/۱۱

۱۱/۱۱/۱۱

